

الگوی مطلوب توسعه برای یک جامعه دینی من حیث المجموع تفاوت دارد با الگوی مطلوب توسعه برای یک جامعه بی‌دین یا غیر دینی. اما این تفاوت به ابعاد و جنبه‌های درون دینی توسعه برمی‌گردد. توسعه‌ای که موجب یا مستلزم غفلت از یاد خدا یا آخرت باشد از نظر دینی مطلوب نیست. همچنین می‌توان ادعا کرد که از نظر دینی توسعه علمی حتماً باید با توسعه اخلاقی همراه باشد، در غیر این صورت چنین توسعه‌ای آدمیان را از خدا دور خواهد کرد.

حقانیت مذهب خود را فقط برای هم‌کیشان خود می‌توانم اثبات کنم، یعنی برای کسانی که در پذیرش این پیش‌فرض با من شریکند و در حقانیت این پیش‌فرض تردید نمی‌کنند. اصولاً در این فرض من قادر نخواهم بود با دیگران گفت‌وگو کنم و به درکی متقابل برسیم تا چه رسد به این که بتوانم درستی موضع خود و نادرستی موضع آنان را با دلیل به آنان نشان دهم. وقتی می‌گوییم عقلانیت مقوله‌ای فرادینی است، منظورمان این است که حکم عقل نه از دین سرچشمه می‌گیرد و نه از بی‌دینی؛ نه مقید به دین داری است و نه مقید به بی‌دینی. و چون چنین است، هم دین‌داران و هم بی‌دینان می‌توانند به سود موضع خود و علیه موضع رقیب استدلال کنند، و دقیقاً به همین دلیل هر دو گروه در صورت تخطی از قواعد عقلانیت در مقام نظر و/یا عمل قابل نقد، مؤاخذه و سرزنش‌اند. معیار داوری در هر نزاعی باید بی‌طرف باشد. اگر کفه ترازوی عقلانیت از ابتدا و پیش از سنجش دعاوی به سود دین داری یا بی‌دینی سنگین‌تر باشد، در این صورت اثبات برتری عقلانی یک ادعا بر ادعاهای رقیب هیچ ارزشی نخواهد داشت. بله، ممکن است انسان‌ها در فهم حکم عقل یا مقتضای عقل در موردی خاص یا یکدیگر اختلاف داشته باشند، اما این اختلاف‌ها موجب نمی‌شود که عقلانیت به معنای هنجاری کلمه فرادینی نباشد. نکته دیگر این که من عقلانیت فرادینی را مترادف و مساوی با عقلانیت مدرن به کار نمی‌برم. بلکه در مقام داوری بین عقلانیت سنتی و عقلانیت مدرن بر این باورم که حق با عقلانیت مدرن است، یعنی این برداشت از عقلانیت به عقلانیت فرادینی نزدیک‌تر است تا عقلانیت سنتی. در مورد سکولاریزم به نظر می‌رسد که ما باید بین معنای گوناگونی که این واژه دارد تفکیک کنیم، در غیر این صورت به لغزش‌های منطقی دچار خواهیم شد. دو مورد از معنای این تعبیر که به بحث کنونی مربوط هستند عبارتند از (۱) ادعای وجود و استقلال واقعیات و ارزش‌های «فرادینی» از دین و (۲) ادعای جایگزینی دین با غیردین. سکولاریزم به معنای دوم کلمه درواقع نوعی دین در لباس ضدیت با دین است، چون تنها چیزی می‌تواند جایگزین دین شود و ادعای برآوردن نیازهای دینی بشر را داشته باشد چیزی است که علی‌الادعا خاصیت و کارکرد دین را داشته باشد. مثلاً مارکسیزم و کمونیزم نوعی دیانت است. سکولاریزم به این معنا در صدد نشان دادن ایدئولوژی‌های دنیوی به جای دین است و نتیجه تلاش‌های هواداران این دیدگاه درواقع از میان رفتن دین نیست، بلکه نشان دادن دینی به جای دینی دیگر یا خدا و پیامبری به جای خدا و پیامبر ادیان سنتی است. همان‌گونه که مارکسیزم خدای تاریخ را به جای خدای ادیان می‌نشانند.

اما سکولاریزم به معنای اول کلمه مبنا و پیش‌فرض شناخت دین و دین‌ورزی عقلانی است. این نوع از سکولاریزم معیار تشخیص حق و باطل و درست و نادرست و موجه و ناموجه است. و ما با مفروض گرفتن اصول و قواعد این نوع از سکولاریزم است که در قلمرو دین می‌توانیم بین تفسیر درست/معتبر از متون دینی و تفسیر نادرست/نامعتبر از این متون و نیز بین دینداری موجه/معقول و دینداری ناموجه/نامعقول تفکیک کنیم. به عنوان مثال، اگر به علم اصول فقه که متکفل بررسی مبانی فقه و روش استنباط فقهی است نگاه کنید، می‌بینید که بنیان و زیربنای همه دلائلی که در این علم مطرح می‌شود

به اصلی به نام «بنای عقل» یا «سیره عقل» برمی‌گردد که البته غیر از «سیره منتشره» است. این بنا یا سیره عقل درواقع معادل سنتی و در عین حال دقیق «عقلانیت فرادینی» است؛ یعنی اگر کسی بخواهد عقلانیت فرادینی را به زبان قدما ترجمه کند، معادل دقیق و درست آن همین بنا یا سیره عقل است که عبارت است از سنت و روش یا عادت عقلی عالم در زندگی روزمره خود، با صرف‌نظر از دین داری یا بی‌دینی‌شان.

با توجه به این تمایزهای معنایی من گمان نمی‌کنم که جدی گرفتن عقلانیت فرادینی و پیروی از اصول و قواعد این عقلانیت به جایگزینی کامل دین با بی‌دینی بینجامد. اما اگر حتی به فرض محال چنین شود، باز هم ما به حکم این که عاقلیم و به خاطر این که اگر از حکم عقل خود پیروی نکنیم در برابر خداوند عذر و پاسخی نخواهیم داشت و مستحق مذمت و عقاب خواهیم بود، ناگزیریم به پیامدهای عقلانیت وفادار بمانیم. درواقع پیش‌فرض مستتر و نادرست سخن شما این است که چون باورها و احکامی که ما در دین داریم یک‌سره خرافی و ضدعقل است، پیروی از عقلانیت فرادینی چیزی از دین باقی نخواهد گذارد، در حالی که اصلاً چنین نیست. اگر خواهیم تلاش فیلسوفان دین‌دار، متکلمان، فقیهان و مجتهدان در طول تاریخ را در یک جمله خلاصه کنیم می‌توانیم بگوییم کاری که آن‌ها بدان مشغول بوده‌اند «توجیه و نشان دادن معقولیت باورها و احکام دینی بر اساس اصول و قواعد عقلانیت فرادینی» بوده است. اصولاً هر رشته علمی علم بودن خود را وامدار روش داوری خود است و روش داوری در هر علمی درواقع تطبیق قواعد عقلانیت فرادینی بر قلمرو آن علم است و علوم دینی از این قاعده مستثنی نیستند. عالمان دینی وقتی یکدیگر را نقد می‌کنند در حقیقت ادعایشان این است که فردی که دیدگاهش مورد نقد است در تطبیق اصول عقلانیت فرادینی بر این مورد خطا کرده است. همین‌طور است وقتی یک عالم دینی از دیدگاه پیشین خود دست برمی‌دارد و دیدگاه جدیدی اتخاذ می‌کند. چنین فردی ادعایش این است که دیدگاه پیشین من از نظر عقلانی قابل دفاع نیست و من در تطبیق معیارهای عقلانیت فرادینی بر این مورد اشتباه کرده‌ام.

اگر مقصود از «سکولاریزم افراطی»، نشان دادن یک ایدئولوژی دنیوی به جای دین است، فکر نمی‌کنم التزام به عقلانیت فرادینی به چنین چیزی بینجامد. اتفاقاً نادیده گرفتن این عقلانیت از سوی دین‌داران است که زمینه زوال تدریجی دین و نشستن ایدئولوژی‌های دنیوی به جای آن را فراهم می‌کند. اگر ما عقلانیت فرادینی را نادیده بگیریم، فرقی و حد و مرز بین دین و خرافه باقی نخواهد ماند. و طبیعتاً با رشد تدریجی عقلانیت جا برای باورها و رفتارهای خرافی تنگ خواهد شد. اما اگر عقلانیت فرادینی را جدی بگیریم، این عقلانیت به صورت چارچوب و مبنایی عمل خواهد کرد که هم مانع ورود خرافات به ساحت اندیشه و عمل دینی می‌شود و هم آدمیان را رشد تدریجی عقلانیت و عاقل‌تر شدن، منافاتی بین دین و عقلانیت نخواهند دید. آینده دین در دنیای مدرن تا حدود زیادی بستگی به این دارد که دین‌داران تا چه حد سنت عقلانی موجود در میان پیشینیان خود را جدی می‌گیرند و حاضرند آن سنت را روزآمد و بازسازی کنند و تا چه حد گرایش و رهیافت عقلانی به دین را بر گرایش رقیب آن که مبتنی بر تعطیل عقل

فقه طبقه‌بندی کرد. بدین ترتیب در تقابل عقلانیت مدرن و عقلانیت سنتی یا عقلانیت عرفی و عقلانیت فقهی او اولی را بر دومی مقدم می‌دارد و به نظریه «شریعت عقل» می‌رسد. در این مسیر، نویسنده با نقد راه‌حل‌های فقه سنتی در برخورد با چالش مدرنیته، سرانجام به نقد عقلانیت فقهی به‌عنوان ریشه مشکلات می‌پردازد و خواستار آن می‌شود که فقها در عرصه فلسفه فقه (که منطقاً بر فقه و اصول فقه تقدم دارد) منطق و اصول استنباط فقهی موجود را با عقلانیت فرادینی بازسازی کنند. فنای مخاطب خویش را به برخی شواهد درون‌دینی نیز ارجاع می‌دهد تا نشان دهد که تقدم شریعت عقل بر شریعت نقل، به متن دین مستند است، برای نمونه وی حدیث مشهور حجت باطنی (عقل) و حجت ظاهری (پیامبر) را

یا در عمل آن‌ها را جدا می‌انگارد. و این امر به نوبه خود سبب بی‌اعتباری احکام فقهی در رابطه با مسائل دنیای مدرن می‌شود: «دنیای جدید، اخلاق و عقلانیت خاص و متفاوتی دارد که موجب می‌شود اجتهاد و پژوهش فقهی درباره موضوعات و مسائل این دنیا بدون آشنائی عمیق و تخصصی با این اخلاق و عقلانیت، اعتبار خود را به کلی از دست بدهد.» (ص ۱۱۷) بنابراین از دید نویسنده کتاب، مهم‌ترین چالش در این عرصه، تقابل عقلانیت سنتی/فقهی با ریشه‌های مدرنیته است. زیرا عقلانیت سنتی با تقلیل‌گرایی در شناخت ریشه‌های مدرنیته و کاربرد میوه‌های آن، به «ذبح اسلامی مدرنیته» می‌رسد. فنای بی‌باور است که عقلانیت امری مستقل از دین و مقدم بر آن است و دغدغه‌های او را می‌توان در چهارچوب «فلسفه